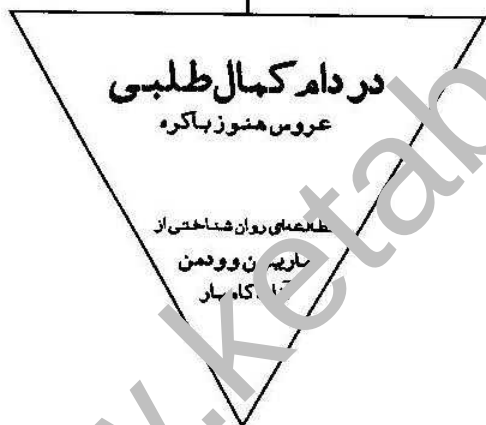




نویسنده: ماریون وودمن

مترجم: آزادہ کامیار

ویراستار: نازنین سرکارات پور

چاپ اول: ۱۳۹۶

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

تیراڑ: ۱۰۰۰ نسخه

شایبک: ۸-۴۰۵-۴۰۸-۹۶۴-۹۷۸

صفحه آرایشی: کارگاه نشر هیرمند

طراحی جلد و گرافیک: هیرمند پیپر

چاپ و صحافی: اسطورہ

همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



۱- شناسنامه: نام، مابین ۱۹۲۸-م Woodman, Marion .. عنوان و نام پدیدآورنده: دام کمال طالبی
عروس هنوز زاده ... / نو سنده ماروین ووودمن؛ مترجم آزاده کامیار؛ مشخصات نشر: تهران: نشر هیرمند،
۱۳۹۵. مشخصات اهری: ۳۳۹ ص. فروست: مجموعه ایگو، روانشناسی تحلیلی، شابک: ۴-۰۸-۴۰۵-۸-۴۸-۹۶۴
Addiction to perfection: the فیفا، یادداشت عنوان اصلی: still unravished bride: a psychological study ۱۹۸۲
روانی، موضوع: Women - mental health. موضوع: زنان - روان‌شناسی. موضوع: زنان - بهداشت
psychology. موضوع: روان‌شناسی جنسی، موضوع: Jungian psychology. موضوع: کمال - جنبه
های روان‌شناسی، موضوع: Psychological aspects - موضوع: بی اشتها ی روانی.
Obesity موضوع: Anorexia nervosa. موضوع: عصبانیت در زنان - جنبه‌های روان‌شناسی، موضوع: Woman - psychological aspects
شناسنامه افراد کامیار، آزاده، ۱۳۶۰-م ترجمه ربه‌بندی
تنگ: ۱۳۹۵/۹/۶ و RC ۴۵۱/۴/۹ و ۰۰۸۰۴/۶۱۶/۸ شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۸۹۷۸۵



مراكز فروش:



انتشارات هیرمند، میدان انقلاب، خیابان لبافی نژاد

بین دوازده فروردین و قنبر رازی، پلاک ۲۰۴

www.hirmandpublication.com تلفن: ۶۶۴-۹۷۸۷



شهر کتاب بوستان: پونک، مرکز تجاری بوستان، دور رینگ مرکزی

www.bbookcity.com تلفون: ۴۴۴۹۸۳۴۵



فهرست

۱۰.....	پیش گفتار.....
۱۹.....	فصل اول: آشنایی.....
۴۵.....	فصل دوم: آیین: مقدس و شیطانی.....
۸۳.....	فصل سوم: اعیاد به کمال.....
۱۰۵.....	فصل چهارم: ارمان دشتی و نازکی.....
۱۳۹.....	فصل پنجم: جلب رنمای کهنز الگوی مادینه.....
۲۰۱.....	فصل ششم: اسطوره‌ی روشن.....
۲۳۱.....	فصل هفتم: ربوده شدن به دست ماسر پلید.....
۲۷۹.....	فصل هشتم: عروس ربوده شده.....
۳۳۵.....	شرحی بر واژگان.....

پیش گفتار

ای عروس پیوسته باکره‌ی سکوت،
ای فرزند خموشی و زمان دیرگذر،
ای تاریخ‌نویس، بی‌یلاق که می‌توانی بگویی،
دلریاتر از ما داستان‌های آراسته را؛
چه افسانه، پرشاخ و برگ‌ی در حاشیه‌نگاره‌ی توست
آیا افسانه‌ی ایران و اساطیر و یا افسانه‌ی هردو،
آیا در دره‌ی تمپ و یاد‌های آن کجاست؟
این انسان‌ها و یا ایزدان چه کرده‌اند و کیستند؟ این دوشیزگانی که از عشق روی گردانند،
کیستند؟

چه پیگیری دیوانه‌واری! چه کوششی برای فرا!
چه نی‌هایی و چه دف‌هایی! چه شادی و چه پرشور!
جان کجاست، چکامه‌ای بر خاکستر دانی یونانی

این کتاب درباره‌ی قطع سر ساحره‌ای شرور است. لیدی مکیت، چسبیده
به باتلاق عطش‌سیری‌ناپذیر قدرت، ناتوان از پایان بخشیدن به اشتباهات
تا آن جا پیش می‌رود که زندگی را انکار می‌کند. او در این کتاب، با نمای
زنانی خواهد بود که در مسیر تعقیب اهدافی مردانه، زنانگی خود را از دست
داده‌اند و زندگی‌شان به مضحکه‌ای از واقعیات مردانه تبدیل شده است.

۱. ترجمه دکتر امراله ابجدیان، از کتاب تاریخ ادبیات انگلیس (جلد هفتم: شاعران رومانیک)
دکتر امراله ابجدیان، انتشارات دانشگاه شیراز، چاپ اول، ۱۳۸۳. م.

اینکه در تراژدی مکبث اثر شکسپیر، این مکبث بود که سر خود را از دست داد، اما این سر پیش از قطع شدن به شکلی مرگبار با جادوی سیاه جادوگران مسموم شده بود. مکبث و لیدی مکبث استعاره‌هایی از کارکرد اصل مردانه و زنانه در انسان یا در یک فرهنگ هستند و رابطه‌ی ویران بین آن دو، آشکارا نشان‌دهنده‌ی قدرت مؤثر شر است و شر وقتی این چنین به قدرت می‌رسد که اصل مردانه، دید خود را به واقعیت وجودی‌اش از دست بدهد، و اصل زنانه‌ی عشق، تسلیم جاه‌طلبی حسابگر و عقل‌محور شود، قطع سر این قهرمان خدقهرمان، در کل، باعث شفای کشور خواهد شد.

این کتاب درباره‌ی قطع سر است. درباره‌ی کنارزدن سنگ بزرگ اعتیاد به کمال. سر راه ما قرار دارد. بارها و بارها با کلاغ سیاهی که بر شانه‌ی چیم است و به قارقار می‌گوید: «این به اندازه‌ی کافی خوب نیست. تو حرف تاریکی بی‌گفتن نداری. آن قدر که باید خوب نگفتی» جنگیده‌ام. بارها و بارها ناچار شده‌ام از تلاش برای بهتر گفتن یک جمله، یا یک بند از این متن دست بکشم، زیرا بخش زیادی از کتاب نانوخته مانده بود و من همچنان اندر خم بهتر گفتن نوشته‌های قبلی بودم. خدا را شکر برای انجام کار مهلتی داشتم که باید به آن پایبند می‌ماندم و گرنه هرگز نمی‌توانستم این کتاب را از دل صخره‌ای که در آن منسجم شده بود، بیرون بکشم؛ و کلاغ قارقار می‌کند که «حالا خیال می‌کنی خیلی خوب شد؟» علاقه‌ی کسانی را به جای جواب، علاقه‌ی کسانی را به کلاغ نشان می‌دهم که «این بار پیش از انتشار کتاب، این نوشته‌ها را خواندند و نیز تشویق‌های دستاورد و مراجعینم که با سخاوت تمام روحشان را بر من گشودند تا نوشتن این کتاب ممکن شود. به این ترتیب راه خود را از میان هیولاهای روش‌های علمی و گرداب حائل نگارش کتاب در حد کمال، که بر دو سوی راهم دهان گشوده بودند، باز کردم، و کتابم را از دل سنگ بیرون کشیدم و توانستم بی‌آن که در دهان اعتیاد خود

سقوط کنم این کتاب را تا آن جا که می‌شود با ظرافت تمام به مرحله‌ی
نشر برسانم.

ذات من به گونه‌ای است که دوست دارم همه‌ی کارها را چنان انجام دهم
که گویی جواهری را به ظرافت تمام تراش می‌دهم، و زمانی با خستگی تمام
دست از کار می‌کشم که جواهر به کامل‌ترین شکل خود رسیده باشد، تا باز
کی دوباره جواهری به دستم بدهند. نوشتن کتاب، تراش سنگی قیمتی نیست
اما این کار هم برای کمال‌طلب‌ها به همان اندازه دشوار است. حالا که دارم این
کتاب را به خوانم، احساس می‌کنم بعضی از بخش‌های آن کسالت‌بار است،
بعضی بخش‌ها سمت و سویی مخالف با بخش‌های دیگر دارند، و بخش‌هایی
هم در برئیات غرق شده‌اند. می‌توانستم این بخش‌ها را کنار بگذارم، اما
وقتی مشغول نوشتن بودم این بخش‌ها به عنوان قسمت‌هایی از یک روند
کلی، مهم به نظر می‌رسیدند؛ روندی که شکیبایی بسیار می‌خواست و موانع
دل‌شکن بسیار بر سر راه آن قرار داشت، روندی که طی آن باید زمان‌هایی
طولانی به تنهایی پیش می‌رفتم و به همان برمی‌گشتم و به پشت سر، به آینده
نگاه می‌کردم.

تفکر من معمولاً خطی نیست، چنین طور فکری تخیل مرا خواهد کشت و
مرا به هیچ جا نمی‌رساند. هیچ الهامی به ذهن نمی‌رسد؛ باعث نمی‌شود بتوانم
در لحظه‌ی اینجا و اکنون بمانم؛ هیچ فکر بکری به سرم نمی‌زند و بدون این
لحظات من زنده نمی‌مانم. ترجیح می‌دهم به جای اینکه مستقیم به سمت هدف
بروم، لذت سفر در مسیری پر پیچ و خم را تجربه کنم؛ رخنه‌اندگانم نیز
می‌خواهم که آرام باشند و از این مسیر پر پیچ و خم لذت ببرند. اگر در دور
اول بخشی را متوجه نشدید، نگران نباشید، می‌توانید در دور دوم به سه به
سراغش بروید. مهم نیست که دور چندم باشد، مهم این است که آرام و سادگی
تا اگر چیزی به ذهنتان رسید آن را دریابید و اجازه دهید بانگش در تمام
این مسیر پر پیچ و خم پیچد. بگذارید بانگ زنانگی در راهتان پژواک یابد.

مهم‌ترین اصل زمان‌بندی است؛ اگر هیچ چیز به ذهنتان نمی‌رسد، پس یا در مسیر اشتباهی هستید، یا در زمانی نادرست؛ شاید هم چیزی برای به یاد آوردن وجود ندارد.

بسیاری از مراجعینم دچار اختلال تغذیه هستند، به همین دلیل بخش زیادی از مطالب، به خصوص در نیمه‌ی اول کتاب بر چاقی مفرط و بی‌اشتهایی عصبی می‌پردازد. گرچه این نشانه‌ها صرفاً نشانه‌های خاص عارضه‌ای فراگیر در جامعه ربری هستند، و با اینکه نگرانی درباره‌ی نمایش تحریف‌شده‌ی بدن زن سبب شده تا این مشکل توجه عده‌ی بیشتری را به خود جلب کند، اما روان‌شناسی کنونی اینها را به چاقی یا بی‌اشتهایی محدود نمی‌شود. در واقع وقتی فرد بی‌خود مسئله‌ی چاقی را حل کند تصاویری از خلأ، زندان، تابوت‌های شیشه‌ای و از این قبیل در خواب‌های او ظاهر می‌شوند، انگاره‌هایی که به مشکلات جنسی و روحی معمول در بیشتر زنان مدرن اشاره دارد. در نیمه‌ی دوم کتاب به این مورد پرداخته‌ام. در اینجا باید بگویم فریاد ساحره که در پس تمام سطرهای این کتاب شنیده می‌شود، شاید به گوش مردان نیز آشنا برسد.

**

روایت یونانی نقش‌مایه‌ی ساحره بر سر راه برمی‌گردد، زنی زیبا که چون به کهن‌الگوی مادینه‌ی آتنا اهانت کرد (زنا با زنی که پدرش زنوس که مادر باردارش متیس را بلعیده بود به دنیا آمد؛ «با زرمی بر تن، با فایده‌ی پر قدرت») زندگی‌اش زیر و زیر شد. آتنا به تلافی خطای مدوزا، پوهان او را به مار تبدیل کرد و صورتش را چنان مهیب ساخت که هرکس به او نگاه می‌کرد، به سنگ تبدیل می‌شد. وقتی از پرسئوس قهرمان خواستند تا مدوزا را بکشد،

هرمس به او شمشیری خمیده و صندل‌هایی بالدار، و آتنا سپری آینه‌وار به او داد، هادس نیز کلاه‌خودی به او بخشید که او را نامرئی می‌ساخت. به این ترتیب پرسئوس آماده‌به‌رزم توانست مدوزا را بکشد. او چشمانش را به آینه‌ی سپرش دوخت تا به مدوزا نگاه نکند و به سنگ تبدیل نشود. از گردن مدوزای باردار، پگاسوس و کریسانور آزاد شدند. پرسئوس در راه بازگشت به خانه، شاهزاده خانم آندرومدا را که به عنوان قربانی برای یک هیولای دریایی به صخره‌ای زنجیر شده بود، نجات داد و بعدها آن دو با هم ازدواج کردند.

اگر آتنا ای امروزی بنگریم که از پیشانی پدرهایشان بیرون می‌جهند، لزوماً شاهد زنان آزاد نخواهیم بود. بسیاری از آنان ثابت کرده‌اند و در این مسأله هیچ تردیدی وجود ندارد که با مردان برابر یا حتی از آنان بهترند؛ پزشکانی شایسته، سائیک‌های کارگشته، مشاورین مجرب در امور بازرگانی؛ اما بسیاری از آنان زنانی نم‌نم هستند که می‌گویند: «من همه چیز دارم، شغل خوب، خانه‌ای قشنگ، هر لای که بخواهد، دارم که دارم خب که چه؟ این‌ها به چه درد می‌خورند؟ باید چیز بیشتری از این وجود داشته باشد؛ من به دنیا آمده‌ام و خواهم مرد و هیچ زندگی ندارم، اغلب، پشت این صحنه، می‌توانیم آنها را ببینیم که به اعتیادی زنجیر شده‌اند؛ غذا، الکل، تمیزکاری و سواسی، کمال‌گرایی و از این دست موارد. همان طریقی که بلا گفته شد بخش زیادی از این کتاب به اختلال تغذیه می‌پردازد، اما من مطمئن هستم که یک مشکل واحد ریشه‌ی تمام این اعتیادهاست. این مشکل خرید و فروش اشکال‌های مختلف نشان می‌دهد، اما در همه‌ی آدم‌ها الگوها و نگرش‌های مختلفی وجود دارد که ناخودآگاه بر این نوع رفتارها اثر می‌گذارد.

یکی از این الگوها در انتقام دهشتناک آتنا از مدوزای زیبا به تصویر کشیده شده است، گیسوان ماروش او به هم می‌پیچند و با خشمی همیشگی

پیچ و تاب می‌خورند و بیشتر و بیشتر و بیشتر می‌خواهند. آیا امکان دارد آتانی امروزی با مدوزای خود برخوردی نداشته باشد، آن هم تنها به این دلیل که جایی در دوران سیاه پدرسالاری توانستند مدوزا را در غاری محبوس سازند؟ بخش بزرگی از نسل ما حتی از حضور او خبر ندارد، اما او کاری می‌کند تا با خواسته‌های شدید و بی‌پایانش، بودن خود را هر روز بیشتر از دیروز به ما نشان دهد؛ آنچه او می‌خواهد به تاریخ فردی هر انسان بستگی دارد. اگر بخواهیم مستقیم با او رودرو شویم بی‌شک شکست خواهیم خورد زیرا او آن قدر خشمگین و چنان لبریز از قدرتی سرکوب‌شده است که مواجهه با او ما را از ترس زمین گیر می‌کند. مارگارت لارنس (Margaret Laurence) در کتاب فرشته‌ی سنگی (The Stone Angel) این برخورد وینا را با دقتی مثال‌زدنی شرح داده است. باید پرسئوس درون خود را ببینیم و با او برخورد مناسب به دستش بدهیم و بگذاریم کلاه خود پنهان‌ساز خود را بر سر بگذارد، به غار داخل شود تا این سر پر عذاب را از تن جدا سازد. قهرمان ما نه‌تنها دارد با به پشیمان مدوزا بنگرد و نه حتی می‌تواند در آینه سپرش از او چشم بردارد. وقتی سر از تن جدا شود پکاسوس، این اسب پرندهِی خلاقیت همراه با کرسائیر با قدره‌ی طلایی‌اش آزاد خواهند شد. سپس قهرمان، سرشار از پیروزی، دو سیزده‌مین قربانی به پای هیولای دریا را خواهد یافت؛ او را آزاد، و عروس خود خواهد کرد.

معتقدم همه‌ی ما از زن و مرد به چیزی استیاداریم؛ پیرا فرهنگ پدرسالار بر خاص بودن و کمال تأکید بسیار دارد. ما را شویتم می‌کنند تا در مدرسه، در حرفه‌ی خود، در روابطمان و در تمام شئون زندگی به رین باشیم؛ تو گویی می‌خواهیم زندگی ما شاهکاری هنری باشد. آن چنان سخت مشغول به کمال رساندن زندگی‌مان هستیم که انسان بودن خود را از یاد می‌بریم. از یک طرف در تلاشیم مانند کهن‌الگوی مادینه‌ی کارآمد و منضبط، آتنا،

رفتار کنیم و از طرف دیگر ناچاریم با نیروی سیری ناپذیر و سرکوب‌شده‌ی مدوزا رودررو شویم. آتنا به مدوزا زنجیر شده، درست همچون مدوزا که به او زنجیر است. ما در دو سوی متضاد خدایان، در قلمرویی که به ما تعلق ندارد گرفتار آمده‌ایم. در این میان، آن از یاد رفته، دوشیزه آندرومدا است که زنجیر شده به صخره‌ای، مرگ و قربانی شدن به پای هیولای ناخودآگاهی را انتظار می‌کشد. او «عروس همچنان باکره» و از یاد رفته‌ی فرهنگ ماست که تا وقتی به آن صخره زنجیر است تغییری در وضعیت‌اش پدید نخواهد آمد. او شبیه یکی از چهره‌های نقاشی شده بر خاکستران یونانی است که کیتس در شرح خود به تصویر کشیده و با وجود زیبایی احساس برانگیزش در سکون مرمر خاکستران بی حرکت مانده است.

تا ابد، گرم خواهی بود، بسته از تولدت خواهند برد،

تا ابد دم بر می‌آورد، و تا ابد، آن می‌مانی؛

همگی احساسی انسانی زسی، برمی‌آرید، فراسوی

آن احساس زندگی که دل را اکند، زاننده انسان را دل‌زده می‌کند،

با چهره‌ای گداخته و زبان در کام، شخیره

این کتاب نگاهی به قلب آتنای ممرکز فرهنگ و مدوزای خشمگین بر خود پیچنده دارد و راه‌هایی برای نجات دوشیزه، پیش از قربانی شدن به پای کمال مرگ و راهی ساختن وی به سمت زنانگی زنده و بویا مطرح می‌سازد. تنها اگر به دوشیزه‌ی درونمان مهر ورزیم و به او اجازه دهیم تا در اعماق وجودش خود را دوست بدارد، می‌توانیم شهادت آن را داشته باشیم تا به کهن الگوی مادینه‌ی خشمگین نشسته در قلب اعتیادمان نشسته‌ایم؛ تنها عشق می‌تواند او را تغییر دهد و به او اجازه دهد تا ما را تغییر دهد.

وقتی دوشیزه‌ی درون من می‌ترسد و تردید می‌کند من با خواندن «بن کرا»
ذن او را دلگرم می‌کنم: